



## پیروزی مردم مصر و نعمت "بی رهبر" بودن!

سرنگون ساختن مبارک توسط انقلاب مردم مصر رویداد بزرگی است در منطقه استراتژیک، رانت خیز و استبداد زده خاورمیانه. رویدادی که بسیاری را بیاد فرار شاه در انقلاب بهمن که از قضا با سالگرد آن مصادف شده است می اندازد. اکنون گسستی در یکی از مهمترین حلقات زنجیره نظم جهانی در منطقه و در میان کارگزاران وابسته به سرمایه جهانی بوجود آمده است. شاید خیلی ها فقدان نعمت "رهبری" را در این هنگامه بزرگ حلقه مفقوده انقلاب مصر به شمار آورند، گرچه ابرو بادومه و خورشید در کارند تا برای آنها رهبرانی مقبول به تراشند. باین همه احساس من در این رابطه چیز دیگری است. برای کسی که به مقایسه واقعه امروز مصر با واقعه مشابه آن در ایران 32 سال پیش می نشیند، آیا وجود بحرن رهبری و فقدان رهبری چون خمینی نباید خوش آیند بشمار آید؟!

واقعیت اما چیست؟ اگر قرار بر رقابت در این زمین (مسابقه در رهبری) و گزین آن و تفویض قدرت به آن باشد، بی شک این کارگران و زحمتکشان و بطور کلی مردم محرومند که بازنده خواهند بود و برعکس این طبقات فرادستند که برنده خواهند بود. فرودستان با قدم گذاشتن از وادی نکبت و فلاکت به وادی انقلاب و در هم شکستن طلسم نظم حاکم است که زنجیر از دست و پای می گسلند و با ورود به متن تاریخ، تجربه و آگاهی پیدامی کنند و در متن چنین فرایندی با تغییر شرایط حاکم بر خود خویشتن را توانمند می سازند. آنها همه چیز دارند ولی این ها باید بوجود بیاورند و گرنه به نقد، جز نکبت و تباهی چیزی با خود ندارند. آری جهان نو باید ساخته شود (البته بر بستر زمینه ها و ظرفیت های بالقوه پیشروی موجود) و آنچه که وجود دارد متعلق به آنها نیست. از همین رو در مقایسه این دو رویداد در همان گام نخست یک تفاوت بزرگ آشکار است: نداشتن "نعمت" رهبری ی هم چون خمینی در انقلاب مصر. توهم همذات پنداری توده های انقلابی آن زمان ایران با وی، او را از ماه برکشید و بر شانه خوند نهاد و از آنجا به تخت قدرت نشاند که از شاه ستانده شده بود. تفویض خویشتن خویش و گران بهاترین گوهر یک انقلاب! و راست است که انقلاب از همان لحظه تهی گشت و نطفه فاجعه به تمامی بسته شد. در نتیجه مهمترین درس تجربه ناکام و شکست خورده مردم ایران باطل شدن این انگاره بود که دیوچو بیرون رود فرشته در آید. انقلاب باید ساز و کارهای متناسب با ماهیت خود رهان خویش را بوجود بیاورد و گرنه هر آنچه که هست متعلق به آنهاست و نه ما. در مقایسه، نقش آفرینان و بازیگران اصلی در مصر جوانان و مردمی مرکب از کارگران و زنان و مردانی هستند دستکم فارغ از جدای کیش رهبری که از ماه پا بر زمین نهاده باشد و مردمانی توده وار و افتاده در پیش پای او و نه هم چون کنشگرانی آزاد و همبسته که هم خطا می کنند و هم می آفرینند و این در مقایسه با تجربه ما آغاز بهتری است. جنبش مردم مصر البته سخنگویان و تجمعات و سازمان یابی و هم آهنگ کنندگان و فعالین و... خود را دارد و باید هم بیش از اینها داشته باشد، اما گرانگاه اصلی در مقایسه نسبی - خود جنبش و شهروندان هستند و همه چیزهای دیگر به مثابه ساز و کاران. به جای آنکه جنبش زانده و تابع ساز و کار خود باشد، برعکس این ساز و کار ها هستند که باید تابع جنبش باشند. و چرا باید بجای تقویت یک جنبش خود رهان و خود گردان، که با توجه به بستر زمینه های مساعد می تواند به مثابه تلاشی در راستای آلترناتیو مردمی خود را بیافریند، تن به قاعده بازی تدوین شده توسط نظام مستقر و سپردن قدرت و رهبری به دیگران داد؟ آری این بزرگترین آزمونی است که در برابر جنبش های مردم برای تحقق یک دموکراسی واقعی، و هر چه مستقیم تر و مشارکتی تر، قرار دارد.

باین وجود هم اکنون تلاش شبانه روزی و بلاوقفه ای در مصر و کاخ سفید و در مقرب سایر قدرت های بزرگ در جریان است، تا ماشین دولتی و نظام دست نخورده باقی به ماند و مردم را روانه خانه های خود نمایند و از قضا فشار از بالا به مبارک برای استعفا هر چه زودتر با چنین هدفی صورت گرفت. انتقال قدرت و سپردن مسئولیت دوران انتقال دوران "آرامش" به ارتش مصر که دارای پیوند نزدیکی با دولت آمریکا و با طبقه حاکمه مصر است، هدفی جز حفظ نظام بدون مبارک را ندارد. و حال آنکه در واقعیت هنوز چیزی عوض نشده بجز آنکه سوراخی در ستون استبداد برای پیشروی بوجود

آمده است. بی تردید خلاء قدرت نمی تواند پایدار بماند و اگر توسط خود مردم و ارگانهای متعلق به آن ها در تمامی سطوح خرد و کلان در کارخانه ها، محلات، مدارس، و در هم شکستن همه نهادهای سرکوب و ماشین دولتی پرنشود، بطور اجتناب ناپذیر توسط همان طبقه سیاسی حاکم و یا سایر نیروهای ارتجاعی جاخوش کرده در صفوف اپوزیسیون پر خاودشد. انقلاب برای ماندن ناگزیر است قدم به قدم به جلو برود و از طریق فشار از پائین، تمامی نقشه های معطوف به ترمیم و بازسازی ماشین ترک خورده را خنثی کند. وگرنه دو مطالبه بنیادی نان و آزادی هم چنان دور از دسترس خواهد ماند.

یک جنبش ضد استبدادی- مطالباتی برای تعمیق و دست یابی به اهداف اصلی خود بطور اجتناب ناپذیر مستلزم درگیر شدن در سه حوزه است: در هم شکستن قدرت سیاسی و انحصاری طبقه حاکم و جایگزینی خود حکومتی به جای آن، مقابله با سیاست های سلطه طلبانه قدرت های امپریالیستی که این مستبدین در نقش کارگزاران آنها عمل می کنند و تغییر مناسبات اقتصادی مبتنی بر استثمار به مناسباتی انسانی و برابری طلبانه. گرچه گام اول، با حمله بردر استبداد سیاسی و ایجاد شکاف در آن آغاز می شود اما در آن متوقف نمانده و مبارزه به عرصه های دیگر هم کشیده می شود.

در مصر و منطقه اکنون سه گفتمان اصلی وجود دارند. گفتمان اول گفتمان حاکم است که با اندکی دستکاری و اصلاح در ماشین حکومتی موجود، در تلاش است که موقعیت متزلزل و ضربه خورده خود را تثبیت کند. گفتمان دوم اسلام سیاسی است که تلاش می کند با فریب و عوامفریبی جایای خود را در قدرت سیاسی محکم نماید و بالأخره گفتمان نان و آزادی و برابری اجتماعی است. گفتمان اخیر گرچه از پایگاه اجتماعی عظیمی، اکثریت بزرگ کارگران و جوانان و زنانی که علیه سرکوب سیاسی و اقتصادی (سیاست های ویرانگرانه نئولیبرالیستی) و برای برقراری عمیق ترین دموکراسی برخاسته اند برخوردار است، اما در عین حال از شکاف بزرگ بین این واقعیت اجتماعی و گفتمان متعلق به آن در رنج است. گفتمانی که هم باید شفاف تر شود و هم در پیوند تنگاتنگ با جنبش در سازمان یابی پایگاه اجتماعی خود بکوشد. شکافی که می تواند هم مورد سوء استفاده گفتمان های دیگر قرار گیرد و هم می تواند در سایه بهار آزادی برآمده از انقلاب و تجربه زنده توده ها و همبستگی با سایر مردم منطقه (از جمله انتقال تجربه حکومت نوع مذهبی در ایران) و نیز تجارب سایر کشورهای جهان پر شود. در این راستا همکاری و ایجاد یک جبهه عملی و متحد همه نیروهای متعلق به این گفتمان صرف نظر از تفاوت ها و اختلافات موجود، حول اشتراکات و منافع عمومی این گفتمان و در برابر سایر گفتمان ها و با مشارکت وسیع در دیالوگ توده ای، بدور از بیماری متداول فرقه گرایی، از اهمیت مبرمی برخوردار است.

در این میان بی تردید جمهوری اسلامی نیز - که در فقدان رهبری ی چون خمینی در مصر می سوزد - از امواج سونامی جنبش ضد استبدادی در منطقه و دریکی از مهمترین حلقات استراتژیک آن در امان نیست. چرا که امواج بحرکت درآمده یک جنبش بزرگ ضد استبدادی، برای مردمان دیگری از همان منطقه که خود با استبدادی حتی هارتر و از انواع مذهبی درگیرند، بسی الهام بخش است. تأثیر متقابل تحولات رهائی بخش در ایران و مصر در یکدیگر از دیرباز از زمان مصدق و جمال عبدالناصر و انقلاب بهمن 57 و جنبش اعتراضی سال 88 شناخته شده است و هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد. چنانکه در طی همین مدت کوتاه اخیر شاهد چشمه هائی از این نوع تأثیر پذیری در هر دو سوهستیم.

رؤیای خاورمیانه اسلامی در نزد دولتمردان حاکم بر ایران، در حکم پنبه دانه ای است که شتر آن را در خواب می بیند. اما غافل از آنکه این شتر در همان میدان تحریر قاهره پی شد و از پای درآمد! پیام همبستگی جوانان مصری در میدان آزادی، قلب می طپنده انقلاب مصر خطاب به جوانان ایرانی و ابراز همبستگی متقابل شاهد گویائی بر آن است.

23-11-89 12-02-2011 **تقی روزبه**

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>